

هُوَ الْعَلِيمُ

شرح حدیث

عَنْوَانِ بَصَرِي

مجلس هشتاد و نهم

سید محمد حسن طهرانی

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا وَ نَبِيِّنَا أَبِي الْقَاسِمِ مُحَمَّدٍ

و عَلَى آلِهِ الطَّيِّبِينَ الطَّاهِرِينَ وَ اللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ

امام صادق علیه السلام پس از بیان فقرات گذشته راجع به تفویض امور به پروردگار و تحقق مقام عبودیت، حال نتایج آنها را بیان می کند.

مسئله اول راجع به انفاق بود و اینکه بنده در آنچه که خداوند به او عنایت کرده است ملکیتی را احساس نکند. حال اگر این قضیه محقق شد چه نتیجه ای بر این مسئله مترتب می شود؟

نتیجه اش این است: فَإِذَا لَمْ يَرَ الْعَبْدُ لِنَفْسِهِ فِيْمَا خَوَّلَهُ اللَّهُ تَعَالَى مِلْكًا هَانَ عَلَيْهِ الْإِنْفَاقُ فِيْمَا أَمَرَهُ اللَّهُ تَعَالَى أَنْ يُنْفِقَ فِيهِ.

نتیجه این مطلب این است که اگر عبد در آنچه که خدای متعال به او عنایت کرده است، به او هبه کرده است و به او اعطا کرده است...

- ببینید حضرت در اینجا نمی فرمایند فَإِذَا لَمْ يَرَ الْعَبْدُ فِي مَا فِي مَا اكْتَسَبَهُ مِلْكًا در آنچه که او را بدست آورده است و کسب کرده و تحصیل کرده. عبارت حضرت تفاوت دارد می فرماید: در آنچه که خدا به او اعطا کرده و خدا به او هبه کرده و خدا به او عنایت کرده، در این نکات باید توجه بشود.

چون آنچه را که انسان بدست می آورد نه به جهت استعداد قابل است و نه به جهت استعداد ذاتی ماست و نه به جهت این است که ما مستحق این اکتساب بودیم و مستحق این اعطا و هبه بودیم بلکه به جهت رأفت و عنایت و فضل و بخشش و عطا فاعل و معطی است. خدای متعال از باب عنایت و بخشش و عطا این را به یک شخصی عنایت می کند و این هبه را به یک شخصی لطف می کند و این اعطا را به یک شخصی مبذول می دارد. علی کلّ حال اگر انسان این مطلب را احساس کند دیگر انفاق بر او سخت نخواهد شد، براحتی انفاق می کند، به آسانی بخشش می کند. البته در جای خود، که حالا راجع به این مسئله که مسئله بسیار دقیقی است و باید به این نکته پی برد، نکته بسیار مهم و اساسی که انشاءالله اگر وقت اجازه بدهد در آخر مبحث، امروز به این مسئله بپردازیم، که باید در کجا و با چه شرائطی و در چه موقعیتی انفاق تحقق پیدا کند؟

اگر انسان به این مرتبه از عبودیت برسد دیگر بخشش برای او آسان خواهد شد، براحتی می بخشد و فکر نمی کند و به دنبال این بخشش فکر او نمی رود و با آن بخشش به آن سمتی که انفاق کرده حرکت نمی کند، به عبارت دیگر دست چپش از دست راستش خبر پیدا نمی کند. این عبارت عامیانه ای که مطرح می شود چرا انفاق برای انسان مشکل است؟ و چرا به این جهت دیگر انفاق برای انسان سهل است؟ چرا اینطور باید باشد؟

اولین مسئله‌ای که خب در اینجا هست و قبل از رسیدن به اتفاق و موارد مختلف اتفاق باید انسان به این اصل عقلایی توجه داشته باشد که انجام یک کار با سهولت و با راحتی عقلاً ترجیح دارد بر انجام یک فعل با خشونت و با سختی و با تعب و با زحمت و با صرف نیرو و انرژی زیاد و اتلاف وقت و تضییق نفس و روان و برخورد نامناسب با قضایا و حوادثی که خب در این زمینه طبعاً پیش می‌آید.

شما می‌خواهید یک مسیری را برای رسیدن به منزلتان انتخاب کنید فرض بکنید از اینجا که خب منطقه شمیران است می‌خواهید حرکت کنید بروید به سمت یک جای نزدیک از اینجا من اینجاها را خوب بلد نیستم. فرض کنید که یک چند کیلومتر پایین‌تر از اینجا از همین میدانی که نزدیک است. خب از اول سوال می‌کنید آن اقصر فاصله برای رسیدن به این دونقطه کجاست؟ آن نزدیکترین فاصله کجاست؟

همه خواننده‌اید، قاعده حماریه را که خوانده‌اید؟ می‌گویند اگر یک الاغی را در یک نقطه بگذارند یک علفی را هم بگذارند در آنجا، این برای رسیدن به آن علف نمی‌رود دور بزند، همان اقصر فاصله را اختیار می‌کند این را می‌گویند قاعده حماریه، معروف است. بین دو نقطه اقصر فاصله همان خط مستقیم است. تا اینکه انسان یک دایره 180 درجه بزند تا برسد. خب شما برای رسیدن به میدان، سوال می‌کنید آن خیابانهای نزدیک را، برای اینکه وقتتان کمتر صرف بشود، بنزین کمتر صرف کنید، زودتر به نتیجه برسید، اعصابتان راحت‌تر باشد اینها همه قواعد عقلاییه است که مردم این قواعد عقلاییه را انجام می‌دهند و در مسائل خودشان از این قواعد عقلاییه استفاده می‌کنند.

هیچوقت شده برای اینکه به میدان برسید شما بروید به تهرانپارس و میدان شوش و میدان آزادی، دور بزنید؟ تا فردا این موقع هم نمی‌رسید این می‌شود رجحان عقلی. آن مشکل است، سخت است، این راحت است و به راحتی انسان به این نقطه، به این مسئله می‌رسد.

این مطلب در همه جا غیر از بعضی از موارد خاص که جای مخصوصی دارد که بعداً ذکر خواهد شد غیر از بعضی از موارد خاص که مشمول **أَفْضَلُ الْعِبَادَةِ أَحْمَرُهَا** است. بهترین عبادت آن عبادتی است که مشکلت و بر نفس گران‌تر آید. که او در کجا باید باشد - این که عرض کردم مسئله امروز خیلی باید دقت بشود و بسیار مسئله‌ای است که شاید بعضی از مطالبی که امروزه اتفاق می‌افتد مشمول همین جریان بحث امروز ما باشد - این مربوط به بعضی از موارد خاصی است که ذکر شده و انشاءالله در جلسه بعد بسته به تناسب آن وضع و موقعیت مسئله، این قضیه هم مطرح بشود اما انسان کاری را که می‌خواهد انجام بدهد باید سهل‌تر و سریع‌تر باشد باید سهل‌تر به مقصود برسد، راحت‌تر به مقصود برسد.

امام علیه السلام طبق همین مسئله، می‌فرمایند کسی که می‌خواهد اتفاق کند اگر در یک وضعیتی باشد که این اتفاق براو سهل‌تر باشد راحت‌تر باشد خب این بهتر است تا این که اتفاق مشکل باشد نتواند اتفاق کند هزار اما و لیت و لعل در یک اتفاق قرار می‌دهد وقتی که به اتفاق می‌خواهد برسد انگار جان او را می‌خواهند از

تنش در بیاورند.

وقتی که می‌خواهد برای خدا قدمی بردارد انگار سرمایه عمر او را از او می‌گیرند، چرا اینطور است؟ اصل و ریشه برای همه این مسائل کیفیت نگرش و کیفیت نظره انسان است نسبت به این مسائل بر اساس تعلقات و عدم تعلقات نفسانی. مشکل در قضیه و مسئله، پرداخت نیست، قدم در راهی برداشتن نیست. انسان آن قدم را برمی‌دارد انسان آن اقدام را می‌کند. مشکل؛ مشکل نفس است. اگر پای فرزند ما دچار آسیبی بشود، براحتی دو میلیون برای جبران او و برای ترمیم او هم می‌پردازیم و هیچ مسئله را بر خود سخت و ناهموار نمی‌دانیم اما اگر یک موردی پیدا بشود که احتیاجی باشد پنجاه هزار تومان را نمی‌توانیم بپردازیم چرا؟

چون در صورت اول تعلق وجود ندارد. فرزند چون وجود باقیه یک پدر است، به عنوان خود شخص به او نظر می‌شود و لذا در پرداخت سختی و مشکل وجود ندارد بیش از این مقدار هم اگر از دستش بریاید می‌پرازد مگر نداشته باشد، اما وقتی می‌گویند آقا پنجاه هزار تومان بده شخص نیاز دارد: برویم تحقیق کنیم بعد ببینیم آیا این مقدار می‌شود؟ نمی‌شود نصفش را پرداخت؟ نمی‌شود دیگری بیاید نصفش را بپردازد؟ در حالتی که در هر دو قضیه دفع مال از موجودی است. در هر دو جای مسئله از جیب خرج شده، در هر دو تایی مسئله از موجودی بانکی پرداخت شده در هر دو جای قضیه دیگر برگشتی وجود ندارد اما در این صورت به راحتی می‌پردازد بیشتر هم می‌پردازد، اما در این صورت به سختی می‌پردازد.

یک مثال دیگر می‌زنم کسی را که نسبت به او علاقه دارید نسبت به او محبت دارید نسبت به او احساس انس و نزدیکی می‌کنید هر شخصی می‌خواهد باشد یارتان می‌خواهد باشد دوستتان می‌خواهد باشد رحمتان می‌خواهد باشد فرد دیگری می‌خواهد باشد بسته به مراتب انس و محبت - ببینید داریم نزدیک به مطلب می‌شویم - دفع مال و انفاق می‌بینید راحت‌تر است. یک رفیقی دارید تازه امروز به او رسیدید خیلی بخواهید برای او احترام بگذارید او را دعوت به منزلتان می‌کنید یا یک جایی، هزار تومان دو هزار تومان پنج هزار تومان خرج می‌کنید اما یک رفیق صمیمی دارید خیلی با شما صمیمی است در صمیمیت به یک حدی رسیده است که بین خود و بین او حاجبی نمی‌بینید تا می‌گوید چه قدر من نیاز دارم اصلاً سؤال نمی‌کنید چه مقدار؟ کاغذ درمی‌آورید می‌گویید هر مقدار می‌خواهی خودت بنویس و برو بگیر! این تفاوت بین این دو عمل از کجاست؟ این تفاوت بین این دو مسئله از کجا آمده است؟

یک جا بیشتر ندارد و آن تعلق نفس است در آن جا تعلق وجود دارد نمی‌تواند بپردازد در این جا دیگر این تعلق وجود ندارد اصلاً خود کاغذ را می‌دهد می‌گوید آقا خودت برو بنویس.

چرا اصلاً به من می‌گویی خودت برو بنویس خودت برو بگیر خودت برو خرج کن، بنده خودم دیده‌ام بعضی از افراد در زمان گذشته از شاگردان مرحوم آقای حداد رضوان الله علیه که بین این‌ها این مسائل نبود این‌ها در ارتباط با مسائل مالی یکدیگر آن‌چنان بودند که وقتی اصلاً از تو جیب هم‌دیگر پول برمی‌داشتند اصلاً

نمی گفتند آقا ما این قدر برداشتیم فقط او می دید که الان جیبش خالی شد.

یا او می دید کم شد و نه می گفت به او کی برداشته‌ای؟ و چه قدر؟ و نه او سؤال می کرد، این جوری ها. زمان حضور حضرت بقیه الله ارواحنا فداء و عجل الله تعالی فرجه الشریف در روایت داریم موقعیت اینگونه خواهد شد. یعنی آن شخص می رود در دکان یک شخصی هر چه نیاز دارد سوار وانت می کند می برد منزلش. این دیگر بسته به احتیاج است، البته بی انصافی نمی کند، حالا به جای یک سماور ده تا بیاورد. نه آن یک سماور برمی دارد سماور پنج نفره برمی دارد، سه نفره برمی دارد به آن مقداری که مورد نیاز است، به آن مقداری که احتیاج دارد. آن وقت ببینید آن مدینه فاضله و آن جامعه موعود و توحیدی که به ما وعده می دادند و وعده می دهند آن کجاست و جامعه به چه صورتی خواهد رسید و به چه کیفیتی خواهد رسید و مسئله اقتصاد از دیدگاه فکری انسان خارج می شود. و ذخیره و اندوختن به طور کلی از دیدگاه انسان بیرون می آید. این مسئله در آن زمان محقق خواهد شد. البته ما نمی گوییم که حالا محقق نمی شود این گوی و این میدان، هر کس هست بسم الله.

من یک وقتی در زمان مرحوم آقا رضوان الله علیه یک همچنین فکری به سرم افتاده بود خب از حالا جوانتر بودیم. یعنی الان پیر نشدیم ... منظورم حالا... یک همچنین مسائلی به سرمان افتاده بود.

جریانی پیش بیاید، موقعیتی پیش بیاید، افراد بتوانند خیلی راحت تر باهم ارتباط داشته باشند. یادم است، یک وقت با ایشان به قم مشرف شده بودیم در همان زمان سابق، در مراجعت ما این قضیه را در ماشین با ایشان مطرح کردیم. که ما آقا یک همچنین مطلبی هست، ایشان فرمودند: دیگر حرفش را هم زنی ها، اصلا صحبت این را به میان نیاور که پشیمان خواهی شد، پشیمان خواهی شد. در حالیکه خود ایشان با بعضی از افراد و دوستانشان اینچنین بودند. علی کل حال این مسئله همین است دیگر حالا ما مطلب را گفتیم. امام صادق علیه السلام می فرمایند: که وقتی انسان به این مرتبه از عبودیت برسد هَانْ عَلَیْهِ الْإِنْفَاقُ اتفاق دیگر برای او آسان خواهد شد.

حساب را نمی رسد، به جا انجام می دهد ها، نه به غیر جا این همان موضوع مهمی است که باید امروز به آن برسیم. به جا انجام می دهد ولی روی آن فکر نمی کند. روی آن پرونده نمی سازد. فکرش را پس از اتفاق دیگر تا سالهای بعد به دنبال او نمی فرستد. بابا دادی تمام شد و رفت چه خبر است؟ ما در سال گذشته در فلان روز فلان مبلغ را پرداخت کردیم! دیگر تعقیب نمی کند. چرا مسئله اینطور است؟ چون قبلاً خود حضرت بیان کردند، تمام گرفتاریها در تمام شرایط، من جمله مسئله اتفاق بر اساس تعلق نفس پیش می آید. وقتی که نفس تعلق دارد خود را محور و مرکز می پندارد وقتی که تعلق نداشته باشد تبعاً این مسئله نیست وقتی که نفس تعلق داشته باشد نمی تواند از محدوده نفوذ وجودی خود و آثار وجودی مربوط به خود پا را فراتر بگذارد و در زندان نفس و آثار وجودی خود، خود را مبحوس می کند و در این تار عنکبوت خود را گرفتار می کند. این مال

چیست؟ مال همین است، مال این است که آنچه را که خدا به او داده است اولاً از خود می‌داند دوماً خود را مالک او می‌داند و سوم از خود فراموش کرده است که خودت در چه وضعیت هستی؟ تو خودت و وجودت و هستی‌ات از دیگری است آنوقت به این عوارض مترتب از وجود داری تکیه می‌کنی؟

به قول مرحوم آقا وقتی که به یک چلچراغی، لوستری نگاه می‌کردند می‌فرمودند: خود این لوستر وجودی از خود ندارد آنوقت ما حرکت این لوستر را متصف به او بدانیم؟ حرکت این چلچراغ را مستقل از لوستر بدانیم و حرکت او را در نظر نیاوریم؟ این خودش در ذات خودش متعلق و وابسته به مبدا و یک منشایی است چطور ممکن است آثار وجودی، مستقل از آن مبدا و مستقل از آن منشاء لحاظ بشود؟ وقتی که عبد در مقام عبودیت، وجودی برای خود ندید تبعاً آنچه را که به او اعطا می‌شود آن را از خود نمی‌بیند و تبعاً آنچه را که خدای متعال به او اعطا کرده است از نقطه نظر نگرش و عواملی که می‌خواهد بر این مترتب و حوادثی که می‌خواهد بر این بار کند آنها را هم مستند به ذات او می‌داند و در همان موردی اتفاق می‌کند که خدای متعال او را امر کرده است یعنی امام علیه السلام در اینجا مورد را هم بیان می‌کند. سر خود نمی‌توانی اتفاق کنی، سر خود نمی‌توانی این مال را پردازی، سر خود نمی‌توانی هر چیزی را خرج کنی.

باید ببینی خدا به تو گفته در کجا خرج کن و در چه موردی؟ و کدام نوع از آن کیفیت مخارج؟ طبق همان باید انجام بدهی. در اینجا کم، در آنجا بسیار، در اینجا متوسط، در آنجا هیچ، در آنجا هیچ، هر چند توقع باشد، هیچ. در بعضی از موارد انسان ممکن است به این قضیه ابتلاء پیدا کند شخصی از او توقع داشته باشد، خب بی خود توقع دارد. انسان صلاح نمی‌داند آن در آن موردی که او توقع دارد خرج کند برای او صلاح نیست. بی خود توقع دارد، نباید توقع داشته باشد در یک مورد شخص اصلاً توقع ندارد انسان باید در آن مورد خرج کند این مخارجی که خرج می‌شود در بسیاری از موارد شخص در مورد حیا، و در موقعیت نامناسب اجتماعی قرار می‌گیرد و آن اتفاق را می‌کند این اتفاق ارزش ندارد.

آقا می‌خواهیم در اینجا حسینی‌ای بسازیم شما هم در اینجا صاحب عنوان هستید فلان مبلغ هم آمدیم از شما بگیریم. خب می‌بیند این همسایه‌ها هستند در اینجا، اگر ندهد بد است می‌گویند حاج فلان در اینجا نداده فلان حسینی می‌خواهد خرج بشود این هم شروع می‌کند یک مبلغی را پرداختن! این مبلغ فایده‌ای ندارد. یک قرآن به حسابت نمی‌نویسند، یک قرآن، بی رودربایستی. هیچ نمی‌نویسند، یک وقتی نه، خود شما می‌خواهی یک مبلغی را خرج کنی یا فرض بکنید فلان حسینی می‌خواهد ساخته شود، فلان مسجد، آقا به ما اجازه می‌فرماید از پول خمس، این مبلغ را در مورد حسینی پردازیم؟ نه خیر اجازه نمی‌فرماییم مبلغ خمس و سهم امام در مورد حسینی و مسجد نباید خرج بشود مگر در یک مورد خاص حالا این شخص از جیش نمی‌خواهد پردازد می‌خواهد از کیسه صاحب الزمان خرج کند امام زمان راه دارد این پولی که الان برای این مورد دارد صرف می‌شود به اجازه چه شخصی دارد در اینجا خرج می‌شود؟ اگر مایلی، می‌خواهی حسابی

برایت در نظر گرفته بشود از جیب مبارک پرداز اشکالی ندارد، چرا می‌خواهی از مالی که امام دستور داده در موارد خاص باید این مال خرج بشود، چرا می‌خواهی از کیسه امام خرج کنی؟ در نتیجه نه به حساب آن گذاشته می‌شود نه به حساب این گذاشته می‌شود هیچ کدام فیما أمره الله تعالی أَنْ يُنْفَقَ فِيهِ در هر موردی که خدا گفته، در هر موردی که تکلیف اقتضاء کرده، در هر موردی که مورد رضای مولاست باید خرج کند. هَانْ عَلَيْهِ الْإِنْفَاقَ همانطوری که قبلاً راجع به این مسئله عرض شد - توضیحش تا حدودی برای این مجلس و برای مجالس بعد می‌ماند - و آن اینکه گرچه ظاهر عبارت مسئله انفاق یک مسئله اقتصادی است و ظاهر منظور امام علیه السلام در انفاق به مسئله مالی برمی‌گردد اما با توجه به سایر فقرات و آن حقیقت فقه و فقه الحدیث این روایت شریف می‌توانیم بگوییم منظور امام صادق علیه السلام از مسئله انفاق مراتبی وسیعتر از جهات اقتصادی است.

یک مرتبه انفاق، انفاق در مسائل مالی است، انفاق در مسائل اقتصادی است، کمک به ذوی‌الحاجات از افراد محتاج و آبرومند و صرف اموالی که خدای متعال چه به صورت وجوب یا استحباب، امر در صرف مال در آن موارد کرده، یکی از مراتب انفاق، انفاق در مسائل جانی است یکی از مراتب انفاق، انفاق در مسائل شانی و شخصیتی است، یکی دیگر که بالاترین مرتبه انفاق است، انفاق در مسائل نفسی و آثار ذاتی خود وجود است حالاببینیم در این مجلس تا کدام مرتبه می‌توانیم پیش برویم؟

انسان به یک نحوی و شکلی است که نفس او را که خدای متعال این نفس را خلق کرده به واسطه ابتعاد از مسائل ربوبی و گرفتاریهای در این دنیا، تعلقاتی خارج از آن جهات اتصالی خودش و جهات ربطی خودش به منشاء خودش پیدا می‌کند و متأسفانه این جهات هر چه بیشتر بر او بگذرد در نفس او قوی تر و راسخ تر می‌شود و هر چه عمر بگذرد بیرون بردن این جهات و این صفات و قطع اینها برای انسان مشکل تر خواهد شد.

تعلقاتی که یک بچه دارد خیلی راحت تر و سبک تر است از تعلقاتی که یک جوان دارد. تعلقاتی که یک جوان دارد خیلی راحت تر از بین می‌رود تا تعلقاتی که یک شخص مسن دارد. تعلقاتی که یک شخص مسن دارد خیلی راحت تر از بین می‌رود تا یک فردی که به سنین کهولت و اینها رسیده باشد البته در صورتی که در مقام تهذیب نباشد، خیلی مشکل است.

وَأَنْ تَعْلَقَاتٍ... البته منظور فقط تعلقات مادی نیست، کلّ تعلقات نفس است در هر مرتبه به مقتضای شئون و شرایط همان مرتبه خود، تعلقات نفسانی که یک شخص بسیار مسن دارد و بر آن تعلقات خو گرفته است و سالیان سال این تعلقات در نفس او متمرکز و متركز شده است بسیار سخت تر و کوبنده تر و دشوارتر خارج می‌شود تا آن تعلقاتی که یک جوان در ارتباط با این مسائل دارد. لذا رسول خدا یا امیرالمومنین، ظاهراً امیرالمومنین علیه السلام در تربیت افراد در همان حکم می‌فرمایند در تربیت افراد: عَلَيكُمْ بِالْأَحْدَاثِ. بر شما

باد که جوانها را اول پی گیری کنید در تربیت افراد سراغ جوانها بروید چون جوان تعلق ندارد زودتر مطلب را می گیرد، راحت تر مطلب را می گیرد، آسان تر می گیرد اگر قرار بر این است با یک فردی که مسن است و سالیان طولانی از عمر خودش را در این تعلقات نفسانی و انانیت ها و گره هایی که بر پای خود آنچنان اینها را محکم و استوار ساخته که قدرت حرکت را از او گرفته و قدرت نفس کشیدن را از او سلب کرده است بخواهی بیست ساعت، سی ساعت صحبت کنید تا یک مقدار، یک گره شل بشود با یک جوان به یک ربع قضیه حل می شود چون هنوز در آن مرتبه واقع نشده لذا جوانها بسیار باید به این نکته توجه کنند که این نعمتی را که خدای متعال در این سنین نصیب آنها کرده است که آنها را متوجه ادراک حقایق و واقعیات کرده است این موجب حرکت سریع و جهش و پرش برای عبور از عوالم است که این مسئله برای افراد مسن کمتر دست می دهد و کمتر برای آنها حاصل می شود و این مسئله، خیلی مسئله بسیار مهمی است لذا مرحوم آقا در نظر دارم در مجالس خودشان به افرادی از جوانها یا از غیر جوانها که اینها آمادگی داشتند، استعدادی داشتند و قابلیت داشتند، به اینها می پرداختند با اینها صحبت می کردند و آن مطالب دقیق را در لابلای مسائل مختلف به اینها تزریق می کردند برای آنکه آن نفس آمادگی بیشتری دارد.

راجع به یک مورد من اطلاع دارم، یک شخصی بسیار بسیار فرد ثروتمندی بود الان لابد به رحمت خدا رفته بسیار فرد ثروتمندی بود اگر بخواهم راجع به بعضی از خصوصیتش توضیح بدهم امکان دارد بعضی از دوستانی که هستند خب تطبیق مصداق کنند، راجع به یک قضیه مسجد مرحوم آقا با ایشان صحبت کردند کاملاً یادم است ایشان وقتی که داشت می رفت، ایشان را صدا کردند و راجع به یک قضیه - فرش مسجد - که این مسجد فرش هایش دیگر مندرس شده و احتیاج به تعویض دارد اگر برای شما ممکن است نسبت به این مسئله اقدامی بکنید. خود آن شخص هم قبلاً به آقا عرض کرده بود که اگر برای مسائلی، افرادی، خصوصیات، جهاتی به نظرتان می رسد خودتان تذکر بدهید.

باتوجه به این قضیه، بنده در نظر دارم کل آن مبلغی که شخص در آن موقع پرداخته بود حدود بیست هزار تومان یا سی هزار تومان بوده در حالتی که مسئله خیلی بیش از اینها اقتضا می کرد در حالیکه این مبلغ برای یک همچنین شخصی شاید به اندازه یک، یک تومانی یا دو تومانی که در جیب افراد عادی است یعنی اینقدر مسئله...

خب این چرا اینطور است؟ نماز هم می خواند، دعا هم می خواند، از کنار مسجد هم عبا بر می دارد و تغییر لباس و اینها هم می دهد و مفاتیح و قرآن... و همیشه تسبیح دستش است، در شبهای سه شنبه هم می آید و یک قدری هم دورتر می نشیند و از مطالب هم استفاده می کند اما چرا قضیه اینطور است؟ چرا؟ چون روایت عنوان بصری را مطالعه نکرده.

اگر می رفت ایشان مطالعه می کرد و مطالعه واقعی می کرد نه مطالعه روزنامه ای نه مطالعه داستانی و

فکاهی و نویسندگی، مطالعه درست می‌کرد. برایش مشکل نبود و همین! ایشان هم دیگر هیچی نگفتند همین. خب آقا اینکه نیاز به این ندارد این می‌خواهد با همین قضیه یک قدم تو را بیاورد بیرون، چرا داری درجا می‌زنی؟ چرا خودت را در اینجا گیر انداختی؟ هان! تو که الان آفتاب عمرت بر لب بام است، تو دیگر چرا؟ تو که می‌دانی این وضعیت دوام نمی‌آورد دیگر چرا؟ این آقا دوسال دیگر می‌رود مشهد، این مسجد و اینها را واگذار می‌کند خداحافظ شما ما رفتیم.

حتی به نحوی که گاهی از اوقات که ما در همان زمان می‌رفتیم و به ایشان می‌خواستیم یک مطلبی، یک خبری یک قضیه‌ای که در مسجد اتفاق افتاده بگوئیم، می‌فرمودند من دیگر نمی‌خواهم اسم مسجد قائم را بشنوم! این اینجوری است خب حالا فرض بکنید که خب این نحو باید... عمل کرد؟ این تعلق موجب می‌شود که انسان نتواند حرکتی بکند. قارون، از اول قارون نبود، قارون از اول از یاران حضرت موسی بود با حضرت موسی رفیق بود، پسر عموی حضرت موسی بود، بسیار با آن حضرت رفیق بود همیشه در کنار آن حضرت بود. روزی از آن حضرت درخواست می‌کند که دعا کن خداوند به او ملکی عنایت کند، تملکی عنایت کند، خب حضرت موسی صلاح نمی‌بیند می‌گوید برای صلاح نیست، اصرار می‌کند، دعا می‌کند و کم کم ملک پیدا می‌کند، تملک پیدا می‌کند اموال بر اموال تا به حدی که در قرآن خدای متعال او را ضرب المثل قرار می‌دهد **مَا إِنَّ مَفَاتِحَهُ لَتَنُوءَ بِالْعُصْبَةِ أُولِي الْقُوَّةِ (القصص، 76)** کلیدهای خزائن او را افرادی می‌کشیدند! در آن موقع دربها که چند منی نبود مثل همین دربها و کلیدهای کنونی که فرض کنید پانزده یا بیست سانت باشد، حالا هست کلیدهایی که گاهی اوقات در این طرف و آن طرف دیده می‌شود.

خب این چقدر باید گنج داشته باشد؟ چقدر باید جاهای متعددی برای نگهداری اموال، اشیاء، چیزهای عتیقه، چیزهای ارزشمند، طلا، جواهرات باید داشته باشد که آن افراد قدرتمند، افراد توانمند **لَتَنُوءَ بِالْعُصْبَةِ** با سختی، وزنه این مفاتیح را بتوانند این طرف و آن طرف ببرند که دزد نیاید و کلید را نبرد، چه کار نکند ولی این برای او چه شد؟ به یک مرتبه‌ایی رسید این که برای حفظ موقعیت خود دست به شنیع‌ترین کار یعنی تهمت عمل خلاف و عمل قبیح به ولیّ زمان خودش، پیغمبر زمان خودش را می‌زند.

یعنی این انسانی که در یک وقت، خود را از زمره فداکاران حضرت موسی به حساب می‌آورد و رفیق طریق او بوده، در جنگها با او شرکت می‌کرده، در مسافرتها با او می‌رفته و در کنار او بوده... این تعلق به کجا می‌رساند انسان را؟ این تعلق در همه جا هست مگر خودمان را نمی‌بینیم؟ انسان را به جایی می‌رساند که برای از دست ندادن مال، از دست ندادن شخصیت، از دست ندادن موقعیت، حاضر است...

چند سال پیش در یک جایی بودیم در آنجا صحبت شد یک شخصی می‌گفت: که من در یک جا شرکت کردم دیدم عملاً نه تنها غیبت می‌کنند، تهمت می‌زنند می‌گفت من به آنها اعتراض کردم - مخدیره‌ای بود - می‌گفت من به آنها اعتراض کردم گفتم آیا روش بزرگان این قسم بوده؟ به این کیفیت بوده؟ گفتم بر

فرض که تهمت نباشد، آیا غیبت جزء دستورات شما بوده؟ گفتند: برای ارشاد اشکالی ندارد! ببینید. برای هدایت و ارشاد اشکالی ندارد! یعنی آن دین و مکتبی که بخواهد قوام و ارزش و ثبات خود را بر اساس تهمت زدن و غیبت کردن استوار کند و علی الاسلام السّلام. لَوْ بُلِّيتِ الرَّعِيَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدٍ دیگر فاتحه اسلام را باید خواند.

امام حسین علیه السّلام در کوچه های مدینه می گذشت به یک شخصی رسیدند و فرمودند - وقتی جریان به یزید رسیده بود - وقتی که کار به خلافت مثل یزیدی رسیده و علی الاسلام السّلام. جدی ما راجع به این قضیه واقعاً فکر کردیم، من خودم فکر نکردم، فکر جدی ها، ببینید آخر چطور می شود؟ مردم در چه وضعیتی باید قرار بگیرند که آن صفات را... خب پیغمبر را ندیدی بسیار خب، صفاتش را که شنیدی، خصوصیاتش را که شنیدی. این مردم بیایند این یزید ورق باز، عرق باز، فاحشه باز، از این بازها هزار تا داشته، این را ببینند روی منبر پیغمبر، نماز جمعه می خواند، برای مردم خطبه نقل می کند یعنی: می گوید من جای رسول خدا هستم! امر من امر است! نهی من نهی است! امر من مطاع است!

اینها از زمان پیغمبر آمده است، نماز از زمان پیغمبر آمده، نماز جمعه از زمان پیغمبر آمده، خطبه از زمان پیغمبر آمده، منبر از زمان پیغمبر آمده. می رود بالای منبر می گوید: به من نگاه کنید انگار به پیغمبر نگاه کردید! مرا ببینید انگار پیغمبر را دیده اید! معنایش این است دیگر، دستورات مرا انجام بدهید.

همین چندی پیش که توفیق تشرف پیدا کرده بودم شبها که در مسجدالنبی بودم ساعتها می نشستم و به این قضیه فکر می کردم که آخر چطور می شود انسان در یک موقعیتی فکر کند؟ همین جا، همین جا، این ده متری ما، در کنار همین ستون، همین ستون حنانه، همین ستون توبه، در همین ستون، 1400 سال پیش برگشتیم به عقب مثل همین امشب در همین ستون امیر المومنین را می آورند و می گویند: باید با این بیعت کنی! قضایا همه تکرار؟ آنجا تازه به خودم آمدم عجب! چه مسائلی بوده! چطور می شود؟ اصلاً چطور می شود برای انسان... امیرالمومنین می گوید: آخر به چه حسابی من باید با این بیعت کنم؟ آخر روی چه حسابی؟ این مرجع تقلید من است؟ این پدر من است که حالا به حساب پدریت و اخوت از او تقلید کنم؟ مسئله که اصلاً تقلید نبوده. آیا این پیغمبر است؟ این از پیغمبر دست خط دارد؟ یهودی آمده می گوید خدا کجاست؟ می گوید خدا علی العرش است می گوید: پس پایین خدا ندارد. می گوید: بزنی بیرونش کنید. بیا این هم سوادش! حالا می گویند: باید بیایی با این بیعت کنی! نه ما هیچ چیز سرمان نمی شود باید بیعت کنی. التفات کردید؟ ما این مسائل را داشتیم ها یعنی اسلام اندوخته ای است از این جریانات، این جریان برای امروز من و شماست، امروز دیگر ما یونجه نخوریم، امروز به جای غذا کاه نخوریم، این برای امروز ما است. این برای امروز ماست که دست در دست هر کسی ندهیم و زمام امور دنیا و آخرت را به عهده هر نالایقی نسپاریم، معنایش این است، این جریان برای امروز ماست.

امام سجاد را آوردند در همین مسجد، امام سجاد را آوردند نشانند، یا با یزید بیعت کن یا گردنت را می‌زنیم! مسلم بن عقبه آمد این کار را انجام داد! و یکی از مسائلی را که بعضی‌ها اصلاً انکار کردند مثل آقا شیخ عباس قمی! انکار کرده گفته: اصلاً یک همچنین مسئله ای اتفاق نیفتاده! نه آقا، اتفاق افتاده، کی گفته امام سجاد با یزید بیعت می‌کند؟ نه آقا، اتفاق افتاده! بیعت کرد! گفت بیعت نکنی گردنت را می‌زنیم! می‌زند دیگر، هیچ طوری هم نمی‌شود! هیچ طوری هم نمی‌شود! سه روز مال و جان و ناموس مردم مدینه را یزید بر لشکریانش حلال کرد، سه روز! متوجه‌اید چه شد؟ ما این مسائل را داشتیم. می‌گویند اسبها در کنار قبر پیغمبر تا زانو در خون می‌رفتند، اینقدر از مردم کشته و نظایرش خب زیاد اتفاق می‌افتد، اینها همه برای چیست؟ برای این قضیه است باید این انجام بشود، باید آن انجام بشود، چه حسابی؟ چه منطقی؟ هیچ! منطقی نمی‌خواهد! خب این مال افراد است، ما چه کنیم؟ ما هم مثل بقیه؟ یا نه، خدای متعال با هر شخصی بر اساس فکری و نفسی و ظرفیت علمی و مدرکات او برخورد می‌کند. این عذر ما را نمی‌تواند موجه سازد، ما نمی‌توانیم دیگر عذر بیاوریم، ما دیگر متوجه شده‌ایم، حالا که متوجه شدیم باید حساب پس بدهیم، باید درست عمل کنیم. هر جا قدم نمی‌توانی بگذاری، هر جایی نمی‌توانی بروی، آقا ما چه می‌دانیم از ما پذیرفته شده نیست، آقا ما خبر نداریم از ما قبول نیست! از ما کسی قبول نمی‌کند.

هر شخصی پرونده خاص به خودش را دارد، دو نفر دو پرونده دارند و در روز قیامت دو جا می‌ایستند، دو جا می‌ایستند. یک عمل را انجام دادند ولی دو جا می‌ایستند. این ذهنیات و بر اساس یک استعدادات و آن هم بر اساس استعدادات دیگر، این روش، روش قارون است.

اما روش اولیاء خدا چیست؟ اولیاء خدا چگونه عمل می‌کنند؟- نمیدانم این قضیه را به رفقا گفته‌ام یا نه؟ البته تکرارش خب اشکالی ندارد - یکی از دوستانمان از رفقا که خداوند توفیق را شامل حالش افزون کرده و از بستگان هم هست. می‌گفت: یک روز رفتم خدمت مرحوم آقا - مرحوم آقا با او یک خویشاوندی بسیار نزدیک داشتند - می‌گفت: رفتم پیش ایشان - اموالی را من به بعضی‌ها مدیون بودم - گفتم که آقا من اموالی را...، شرایط من این است، این کار را کرده‌ام، این کار کرده‌ام و الان اموالی را به بعضی مدیون هستم. ایشان فرمودند: خب ما یملکت چیست؟ گفتم: من یک منزل دارم و از آن طرف هم سمتی دارم - در جایی درس می‌داده، استاد بوده - همین، من غیر از این چیزی ندارم. ایشان فرمودند: طبق نظر شرع با تو بگویم یا آنچه را که خودم می‌خواهم. گفتم: نه آقا! آنچه را که خودتان می‌خواهید، فرمودند: اگر درویشی منزلت را بفروش و قرضت را بپرداز. ببینید اگر درویشی منزلت را بفروش و از زیر قرض در بیا. شرع این را نگفته‌ها، البته شرع این را گفته ولی نه شرع ظاهر، شرع ظاهر، توضیح المسائلی می‌گوید: نه!

شخص اگر مفلس بشود و محجّر بشود که حکم تحجیر به او بار بشود چند چیز او معاف است، یکی مرکب او و یکی منزل او و یکی هم اثاث البیت او و بقیه را حاکم شرع تقسیم می‌کند به آن غُرمَا، به هر کسی

یک مبلغی به حسب تناسب می‌پردازد، این مال شرع رساله عملیه‌ای است. ما یک شرع دیگه هم داریم! شرع چی؟ شرع امیرالمومنین دینی که امیرالمومنین! آن دین را بر خود می‌پسندد و آن دین را به همه نمی‌گوید و به همه توصیه نمی‌کند نه این که به همه توصیه نکند آخر کسی نمی‌پذیرد لذا می‌آید با افراد بر همین ظاهر عمل می‌کند، آن چیست؟ به آنکس که طلب کار است آقا بپرداز و خودت را راحت کن، از فکر مردم بیا بیرون، نگذار افکار مردم تو را تعقیب کند، نگذار وقتی که داری می‌خواهی بدانی شخصی در فکر تو است، این کار را نکن، خودت را راحت کن، از نفوذ مردم راحت کن. الان هشت سال است که مرحوم آقا از دنیا رفتند، همین دو سه هفته پیش ما با هم صحبت می‌کردیم می‌گفت فلانی! می‌دانی چه حساب ما را رسید؟ این کلام پدرت حساب ما را رسید، همین، اگر درویشی منزلت را بفروش! این می‌شود **هان علیه الانفاق** وقتی که عبد در خود چیزی نبیند، هان علیه الانفاق، منزل خودت را بفروش، خب می‌رویم یک جایی اجاره می‌کنیم بالاخره توی خیابان که نمی‌مانیم، یکی ما را می‌برد توی خانه‌اش، بالاخره یکی دلش به حال ما می‌سوزد، رفیقی پیدا می‌شود می‌گوید آقا فعلاً بیا در منزل ما بمان، آن عوض می‌شود، این طور نمی‌ماند، عوض می‌شود، مسائل عوض می‌شود، تغییر پیدا می‌کند. این مربوط به حساب. این مسئله خب تا این مقدار توضیح من خیال می‌کنم رفقا دیگر مسئله را گرفته باشند. به مسائل دیگر بپردازیم، الان ساعت چند است؟ این جا که ساعت نیست! اقلاً منزل آقای دکتر یک ساعت... هان آن گوشه گذاشته‌اند؟ حالا این دفعه ساعت را... نه این جا هم که من نمی‌بینم، این جا مانع است، ساعت را دفعه دیگر بگذارید مقابل که ما دیگر این قدر رفقا را اذیت نکنیم و زودتر مسئله را تمام کنیم.

مسئله دوم انفاق در جان است - این مطلب را عرض می‌کنم و نسبت به مسائل دیگر انشاءالله برای جلسه بعد چون ظاهراً رفقا خسته شدند و کم کم در دلشان...

مسئله دوم انفاق در جان است. خدای متعال این جانی را که به انسان داده، این زندگی که به انسان داده است این زندگی را بر اساس یک قوانین و بر اساس یک برنامه‌ای برای انسان مقرر کرده اگر این حیات، طبق این برنامه پیش برود انسان، شخص موفق و رستگاری خواهد بود اگر طبق این برنامه پیش نرود نه تنها هیچ نفعی از این زندگی... چه شصت سال، چه ششصد سال، چه شش هزار سال، آن دیگر در طولانی و نزدیک بودن تفاوتی نمی‌کند، وقتی که این طبق آن برنامه پیش نرود، طبعاً چه خواهد شد؟ دیگر این زندگی اثر خود را ندارد که هیچ، بلکه موجب نکبت و موجب وبال برای انسان خواهد بود. این جان به دست خدا است. امام علیه السلام می‌فرماید در تعلق نسبت به جان و نفس، پای خودت را کنار بکش. جان خود و زندگی خود را از خود نبین، حیات خود را از خود نبین، خود را موجودی ببین که خدای متعال تو را خلق کرده و روزی هم خواهد برد و در این مسئله شکی نیست. بین خلق و بین رفتن، این حیات را به خدا بسپار هر کاری خودش می‌گوید به هر نحو که خودش می‌گوید خرج کن و در هر جا که خودش می‌گوید باید صرف کنی

نه آنچنان باید باشی که اگر دستور آمد جانت را در راه خدا انفاق کن، تکاهل کنی و زندگی دنیا را بر سعادت آخرت ترجیح بدهی. خب در زمان پیغمبر هم بودند وقتی که آیه جهاد می آمد آن منافقین، آنهایی که زندگی دنیا را بر سعادت ابدی می خواستند ترجیح بدهند و به عبارت دیگر عوارض را بر آن حقیقت و ذات می خواستند ترجیح بدهند، آنها می آمدند پیش پیغمبر بهانه می آوردند: آقا زلمان مریض است! آقا خودمان چلاغیم! آقا سرمان درد می کند! آقا گرفتاری فلان داریم! آقا طلبکارها آمده اند! خب رسول خدا هم چه می گفتند؟ خودتان می دانید، حکم شرعی این است خودتان می دانید و همینطور این مصیبت را امیرالمومنین هم داشتند. بعد از مسئله خلافت چند نفر آمدند پیش امیرالمومنین که از زمره آنها همین عباس عموی پیغمبر بود و ابن عباس و ابوسفیان و عده دیگر که چرا بر علیه اینها شما قیام نمی کنید؟ و چه بوده و چه بود...!

همان موقع امیرالمومنین علیه السلام به افرادی که آنجا بودند فرمودند: بسیار خب، من فردا قیام می کنم، همه امشب سرهایتان را بتراشید فردا با سر تراشیده در اینجا حاضر باشید، فردا چهار پنج نفر بیشتر نیامدند. پنج نفر بیشتر در روایات ذکر نشده که آمدند. ببینید حرف، تماش حرف است، وقتی که می بیند قضیه جدی است، نه دیگر...

و انسان می تواند خودش را امتحان کند و خودش را بیازماید که تا چه مقدار می تواند نسبت به این مسئله جلو باشد؟ این یک مقدار قضیه است اما طرف دیگر قضیه که مسئله بسیار مهمی است این است که انسان از آن طرف نیفتد، یعنی وقتی که آمادگی برای ایثار و انفاق دارد این آمادگی انفاق و ایثار موجب نشود که از تکالیف خارج بشود و در غیر از آن موقعیتی که خدا و رسول و ولی او دستور داده اند بیاید این ایثار و انفاق را در آنجا انجام بدهد، آن هم غلط است هر دوی اینها خلاف است امام علیه السلام می فرماید وقتی تو جان خودت را مالک نیستی و مالک تو دیگری است. باید در ایثار و انفاق و در صرف این مایملک، رعایت حال مالک را بکنی نه خودت را، وقتی که تو مالک جانت نیستی و خدا مالک توست دیگر نمی توانی بگویی من می خواهم اینجا جانم را فدا کنم بی خود می خواهی! بی خود می خواهی فدا کنی! حق نداری در ملک او تصرف کنی! عرفا این را می گویند ها، عارف این را می گوید ببینید چقدر مسئله فرق می کند. یکی می گوید آقا بیا برو کشته بشو شهید بشو، چه بشو، فلان، این حرفها، یکی می آید می گوید از خود نباید ببینی، باید بدانی که در چه وضعیتی هستی؟

آیا مولا به تو دستور داده یا مولا به تو دستور نداده؟ آیا مولا به تو گفته جانت را در اینجا انفاق کن؟ یا مولا گفته در اینجا صبر کن و بایست؟ نتیجه اش در کجا ظاهر می شود؟ در آن جایی که یک قضیه که پیش بیاید: آقا برویم این کار را انجام بدهیم، آقا برویم فلان کار را بکنیم، آقا برویم اقدام کنیم، آقا برویم تودهانی به این بزنیم، آقا برویم این را سر جایش بنشانیم...

در زمان پیغمبر مگر نبود؟ در زمان امام مجتبی علیه السلام مگر نبود؟ شما فکر می کنید در زمان امام

مجتبی علیه السلام همه افراد خلاف کار و این چیزها بودند؟ نه آقا! اصحاب امام مجتبی بسیاری از آنها افراد منظم و منزله و اهل راه و اهل حال و اهل مراقبه بودند اما نکته را دریافته بودند. وقتی که تو در زیر پرچم امام مجتبی علیه السلام هستی دیگر تو را چه سزد که بیایی به امام علیه السلام بگویی بروید این کار را بکنید، معاویه را سر جایش بنشانیم، تکه تکه اش کنیم...؟

امام می گوید نه! من نمی خواهم این کار را انجام بشود. وقتی که تو در زیر لوای امام مجتبی علیه السلام هستی دیگر نمی توانی از خود بیش از آن تکلیف و بیش از آنچه که به تو امر شده قدمی جلوتر بگذاری. یک قدم جلوتر گذاشتن، تصرف در ملکیت امام است چون امام مالک ماست الان امام زمان علیه السلام مالک الرقاب همه ماست. یعنی ما الان ملکیتی برای خود نداریم، مالک ما کیست؟ امام علیه السلام است البته امام جنبه استقلال ندارد، آن چون ولایت پروردگار را دارد و متجلی به ولایت پروردگار است و الا خود او ابداء، اگر در مقابل خدا بخواهیم قرار بگذاریم امام زمان صفر، صفر، صفر، صفر، صفر است و هیچ تفاوتی با صفر ندارد. وقتی آن ولایت کلیه در یک شخصی طلوع می کند پس آن ولایت، مالک است نه آن بروز و ظهور و مظهریتی که الان تحقق پیدا کرده، دقت کنیم ها!

امام زمان جدای از تولی به مقام ولایت، آن امام زمان صفر است و هیچ ارزشی ندارد. با یکی از افرادی که در همین خیابان می روند هیچ تفاوتی نمی کند. امام زمان یعنی شخصی که ولایت کلیه الهیه - نه اینکه به او عنایت شده - از دریچه نفس او بروز و ظهور دارد. نه اینکه خدا ولایتش را از جیش خارج کرده، گذاشته در جیب او، خدا ولایت را از خودش سلب کرده، داده به او! اینطوری که مردم خیال می کنند، نه! اینطور نیست، این شرک است، این ثنویت است. ولایتی که امام علیه السلام دارد نفس ولایت خداست و عین ولایت خداست و دوئیت معنا ندارد همان ولایت را خدا ممکن است به یک شخص دیگر هم عطا کند. همان ولایت را ممکن است خدا به کسی دیگر بدهد و به اندازه سر سوزنی امام زمان این مطلب را به خود نمی گیرد که بگوید خدا این را به من داده، خدا این را به من داده، همین که به خود بگیرد خدا می گوید: ها! گرفتم، حالا با بقیه چه فرقی می کنی؟ حالا برو پیدایش کن، این مطلب هست!

امام علیه السلام در تمام مدت عمرش - بر خلاف ما - در تمام مدت عمرش حتی یک ثانیه به نظرش نیامده که من الان دارای مقام ولایت هستم، تمام، من بگویم افکار امام زمان را، استغفرالله ما داریم در...

حالا این مقدار را حضرت به ما اجازه می دهد انشاء الله، این جسارت و تجرّی را اجازه می دهد، امام زمان علیه السلام می داند الان چه فکر می کند؟ تمام فکر حضرت این است که او ولایت دارد، عمل را انجام می دهد ولی می گوید او می کند، نه اینکه تصنعاً و تواضعاً، واقعاً می گوید. اگر یک واقعیت در دنیا باشد همانی است که در نفس امام زمان می گذرد.

در عالم کون دخل و تصرف می کند ولی می گوید او دخل و تصرف می کند نه من. او، ضمیر را به او

برمی گرداند نه به آنا، به هو. رسول خدا، ماه را دو نصف کرد ولی گفت او دو نصف کرد نه من، مرده را زنده کرد ولی گفت او زنده کرد، ما می گوئیم، من، اشکال از همین جا پیدا می شود. تمام دعاها در دنیا بر سر آنا و هو پیدا می شود اگر ما جای این دو ضمیر را باهم عوض کردیم... البته به این راحتی هم نیست ها.

یک روز مرحوم آقا در جلسه می فرمودند: - خب ما گاهی با ایشان شوخی می کردیم - بعضی ها منازل را به چهل طریق تقسیم کردند. بعضی منازل را به هفت طریق تقسیم کردند خواجه عبدالله انصاری به چهل طریق. فلان کس به صد طریق، نمی دانم عبدالله... به چه قدر! اما بعضی ها آمدند راه را خیلی کوتاه کردند. خیلی کوتاه هم هست - و این را بعداً توضیح می دهیم و این را در این جلسه... چون اعتراضشان بلند می شود چون منتظرین زیاد هستند، باید به بقیه مسائل هم رسیدگی بشود، از این نقطه نظر، دیگر ما مجلس را بیش از این طولانی نمی کنیم، البته ما که راحتیم! آنهایی که اینجا هستند - ایشان می فرمودند: بعضی ها آمدند و منازل را به یک منزل تقسیم کردند، یک منزل، یک قدم، یک قدم، عبور از نفس.

یک قدم بر هر دو عالم نه که گامی بیش نیست

گفتم آقا ما در همان یک قدم پدرمان درمی آید! فرقی با آن صد منزل ندارد یک قدم با آن صد قدم فرقی ندارد. ولی خب انسان می تواند، خداوند این قدرت را به انسان داده و راه و روش آن را هم نشان داده، انسان می تواند این یک قدم را برای خود آسان کند، آسانتر کند، مسئله را بررسی کند، به مسائل برسد، کم کم می بیند یک مقداری راحت شد، از دیروزش بهتر شد، یک مقداری راحت تر الان با مطلب برخورد می کند، از این جلسه که می رود بیرون می بیند یک قدری قضیه برای او راحت تر است وقتی به خود فکر می کند، می بیند می تواند، این مسائل را باید تکرار بکند باید طبق نظر باشد، اینکه ما بیایم و احساسات ما را بگیرد و ببینیم که هر طوری شد! اینها ارزش ندارد.

در دستگاه خدا احساسات نیست، در دستگاه خدا علاقه و عشق مغایر با منطق و عقل نیست اینها همه اش تخیلات است. یکی می گفت آقا ما عاشق هستیم این حرفها سرمان نمی شود. نه آقا! اینجا کسی عاشق نمی خواهد اینجا عاقل می خواهند. یک وقتی یکی آمده بود به مرحوم آقا می گفت: من در حرم امام رضا علیه السلام بودم یکی آمده بود یک حرفهای عجیب و غریب می زد بعد گفت ظاهراً عشق امام رضا او را گرفته بود و عقلش را از دست داده بود ایشان فرمودند که: عشق امام رضا انسان را عاقل می کند! دیوانه جایش دیوانه خانه است!

کی گفته عشق امام رضا آدم را دیوانه می کند؟ کی گفته عشق امام علیه السلام انسان را از آن مبانی منطقی بیرون می آورد؟ کی گفته عشق امام علیه السلام انسان را دستخوش احساسات می کند و انسان اعمالی را که انجام می دهد و افعالی را که انجام می دهد بر اساس محبتهای افراطی غیر منطقی باید انجام بشود؟ تمام اینها با مراتب سلوک منافات دارد.

همین امام علیه السلام در یک جا می گوید جان خودت را فدا کن در یک جا می گوید نباید فدا کنی، در یک جا می گوید باید بروی، در یک جا می گوید نباید بروی. اگر زیارت امام علیه السلام که اینقدر در آن تاکید شده، اینقدر در آن توصیه شده است، برای انسان مبهم باشد این زیارت، زیارت مطلوب نخواهد بود وقتی که به زیارت، انسان می رود باید بداند که راه امن و امان است، سرخود حرکت کردن و این مطالب را ندیده گرفتن، عاقبتی برای انسان ندارد و انسان به آن کمال مطلوب نمی رسد.

همان سیدالشهدا که در روز عاشورا دعوت می کند برای جهاد و برای انفاق، خود او برای موارد دیگر حد و مرز قرار داده است. عدم توجه به این مسائل موجب می شود که ارج و ارزش زیارت انسان افت پیدا کند.

یادم است در آن زمانی که بعضی از مخالفین مرحوم آقای حداد برای زیارت کربلا آمده بودند یک شب ایشان رفته بودند برای دیدنشان، حدود بیست روز از زیارت آنها گذشته بود - البته من در آن مجلس نبودم خود آقای حداد این قضیه را نقل کرد - وقتی که رفتند در آنجا، به یکی از آنها خطاب کردند شما که آمدید زیارت، خبر از زن و بچه تان دارید؟ آیا می دانید که آنها در چه وضعیتی هستند؟ یا همینطوری آنها را به امان خدا رها کرده اید؟ درست بر آنچه که اتفاق افتاده بود خبر دادند، دقیق. یکی از آن افراد - از همان معاندین که مرحوم آقا اسم ایشان را در روح مجرد نیاوردند، سیدی بود هندی و این از مخالفین و معاندین صددرصد با مرحوم آقای حداد و طریق عرفان بود و از شاگردان یک شخص زاهد که در کربلا به زهد و بعضی از کرامات هم معروف بود، از شاگردان او بود و خیلی مخالف با عرفان بود. یک سید هندی بود که ظاهراً دو، سه سال پیش از دنیا رفت - می گوید: آقا شما به این مطالب چه کار دارید؟ عشق امام حسین اینها را کشانده. ایشان فرمودند: امام حسین به شما گفته بیا اینجا و زن و بچه ات را الان در این شرائط نگه دار؟ امام حسین به شما گفته؟

یعنی این عارف وقتی که می خواهد نگاه کند، نگاه به واقعیت می کند خدای نکرده نیاد و آن احساسات بیاید و آن حقایق را از دل بیرون کند و خود جایگزین او بشود و حقایق و منطق جای خود را با احساسات عوض کند. زیارت سیدالشهدا، زیارت عقلایی و منطقی باید باشد، باید مسیر امن باشد، احساس امنیت باید بشود در یک همچنین شرائطی که اوضاع مبهم است، معلوم نیست این زیارتها مورد نظر باشد در بعضی از شرائط خاص که تکالیف خاص آن شرائط را دارد یک همچنین مواردی اتفاق افتاده اما نه هر کجا.

البته متصدیان امر و مسئولین باید به این عشق و علاقه مردم به اولیاء دین توجه داشته باشند و موقعیت را برای افراد سهل و آسان کنند و وضعیت را برای افراد مهیا کنند و شیعه را از زیارت اماکن متبرکه مانع نشوند. ما غیر از ائمه علیهم السلام مگر چه داریم؟ این ائمه را از دست ما بگیرند مثل همین سنیها هستیم. هیچ تفاوتی نداریم مگر مردم شیعه غیر از این ائمه چه دارند؟ غیر از این زیارتها مگر چه دارند؟

اگر این امام رضا در ایران نبود ما چه می‌کردیم؟ ما غیر از امام رضا چه کسی را در ایران داشتیم؟ تمام ملجأ و پناه مردم ایران زیارت امام رضا است. غمی دارند می‌روند امام رضا، غصه‌ای دارند می‌روند زیارت امام رضا، حاجتی دارند بلند می‌شوند می‌روند زیارت امام رضا، دلشان تنگ می‌شود می‌روند زیارت امام رضا، چه چیزی داریم ما؟

خدای نکرده تسامح و تساهل در این مسئله، موجب برانگیخته شدن غیرت پروردگار و بروز و ظهور صفت قهاریت او خواهد شد. باید مسیر برای عاشقان ولایت هموار باشد، راه باید باز باشد هر کسی می‌خواهد باید بتواند به زیارت برود، نباید مسیر بسته باشد کسی نمی‌تواند ممانعت کند از زیارت، ولی افراد هم باید رعایت این مسائل را بکنند و توجه داشته باشند که آن زیارتی مطلوب است که توأم با موازینی باشد که خود اینها برای انسان بیان کردند، مگر جان را به همین راحت باختن هنر است؟ خب انسان از پشت بام خودش را بیاندازد پایین! مگر هنر است؟ آن زیارت، زیارت است که طبق دستور باشد، در زیارتی که دلی شکسته بشود آن زیارت فایده‌ای ندارد، در زیارتی که مشکلی برای بعضی پیش بیاید، آن زیارت فایده‌ای ندارد، در زیارتی که مخالف با رضایت پدر و مادر باشد آن زیارت نتیجه‌ای ندارد، در زیارتی که بر اساس تهییج احساسات باشد آن زیارت نتیجه‌ای ندارد، زیارتی که بر اساس عشق و علاقه منطقی و مقام عبودیت باشد آن ارزش دارد و آن دیگر حساب ندارد. آن چه حسابی دارد؟ همانی که پیغمبر فرمودند: کسی که فرزندم را زیارت کند در کربلا، بیش از هزار حج و هزار عمره، خدا به او ثواب می‌دهد آن این زیارت است. زیارتی که انسان دقیق بر طبق موازین باشد یک جا می‌گویند برو، یک جا می‌گویند نرو.

امیرالمومنین در یکجا می‌گوید برو، برو وسط لشگر، برو وسط لشگر، در آنجا شربت و حلوا که نمی‌دهند آقا تیر است و شمشیر است و در یکجا همین امیرالمومنین، می‌گوید دست از جنگ بردارید، در یکجا همین امیرالمومنین می‌گوید عثمان را نکش! بدتر از عثمان کیست؟ نکش! من امام تو هستم می‌گویم نکش. حالا می‌آیند توجیه می‌کنند نه آقا امیرالمومنین شوخی کردند و در باطن یک عده را تحریک کردند! نه آقا! این حرفها چیست؟ چرا تهمت می‌زنید به امیرالمومنین؟ چرا دروغ می‌گویید؟ حالا دیگر نوبت امام شده؟ می‌گوید نکش، نکش دیگر. اگر شما عثمان را نکشی در روز قیامت خدا به تو بگوید چرا نکشتی؟ می‌گویی امیرالمومنین به من کلک زد، می‌گویی آقا امیرالمومنین گفت دیگر خدا با تو کاری ندارد، کاری با تو ندارد. اما نه! اگر آمدی و کشتی. روز قیامت چه می‌گویی؟ نه این حکم ظاهرش بود، حکم باطنش چیز دیگری بود! زبانش می‌گفت نکش اما باطنش می‌گفت: بکش! خدا هم می‌گوید چی؟ خیلی خب حالا ترتیب را می‌دهیم تا بفهمی که ظاهر و باطن را در کجا به کار ببری. می‌اندازندش در جهنم، می‌گویند آی سوختم، می‌گویند نه، نسوختی، دروغ می‌گویی این یک ظاهر است باطن نسوخته، می‌رود پایین، پدرم در آمد... نه، دروغ می‌گویی این ظاهری از...، باطن خیلی خوب است خنک است...

خدا بلد است، رو دست ما را دارد، او رو دست ما را دارد، خیلی خوب، خیلی عالی. آن بنده‌ای به مقام عبودیت است که در خود احساسی نداشته باشد، جان خود را از کس دیگری بداند و این خیلی عوض می‌کند وضع انسان را، خیلی عوض می‌کند. شما یک زیارت آن جوری بروید، یک زیارت این جوری بروید، می‌بینید چقدر تفاوتی دارد! شما یک نماز آن طوری بخوانید، یک نماز این طوری بخوانید، ببینید چقدر فرق می‌کند؟ شما یک انفاق آنجوری کنید، یک انفاق اینطوری، ببینید چقدر فرق می‌کند؟ یعنی زندگی انسان می‌شود از اختیار انسان بیرون آمدن و اختیار را به خدا سپردن. این انفاق در مقام جان که البته باز نیاز به توضیحاتی دارد اما به نظر می‌رسد که دیگر فعلاً این مقدار برای این جلسه کفایت می‌کند.

انشالله در جلسات بعد نسبت به موارد دیگری که انفاق در مسائل شخصیتی و در مسائل شؤونی و کیفیت برخورد انسان با این مواردی که برایش پیش می‌آید و همین طور در مسائل عالی تر و بالاتر به خواست و حول و قوه خدا مطرح خواهد شد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد